بسم الله الرحمن الرحیم

چهارشنبه 23/02/94

جلسه 1169

بحث راجع به استصحاب عدم ابتلاء به یک واقعه ای بود که شک در حکم شرعی آن داریم و می خواهیم آن را تعلم نکنیم.

برخی گفته اند با این استصحاب می شود ترک کرد تعلم را نسبت به مسائلی که شک داریم در دخول آن در محل ابتلاء در آینده.

یک نکته ای در بحوث هست آن را عرض کنم ادامه جوابهایی که از این استصحاب داده شده مطرح کنیم.

در بحوث گفته اند این استصحاب در جایی به درد می خورد که ما شک بکنیم در تحقق موضوع تکلیف در مستقبل، اما مثلا اگر ما معتقد شدیم هر مکلفی واجب است بر او جامع بین صلاة تمام فی الحضر و القصر فی السفر، اصل وجوب معلوم است، شک داریم در تحقق سفر از ما در آینده، احتمال می دهیم که ما به این زودی به سفر نرویم و لذا مسائل نماز در سفر را فعلا یاد نمی گیریم، ایشان می فرماید اینجا استصحاب عدم سفر اصل مثبت است، اگر ما گفتیم سفر موضوع است برای وجوب قصر بله این شبهه هست که استصحاب کنیم عدم سفر را برای نفی وجوب تعلم احکام نماز در سفر، ولی بنابر آنچه که بعید نیست که بگوئیم قید سفر و حضر قید متعلق تکلیف است نه موضوع تکلیف، یعنی همه مردم یک تکلیف دارند به جامع بین نماز تمام در الحضر و نماز قصر در سفر، تکلیف ها عوض نمی شود، بلکه آن فردی که ما می خواهیم امتثال کنیم عوض می شود، و لذا سفر در موضوع وجوب قصر أخذ نشده که ما با استصحاب عدم سفر در آینده نفی کنیم وجوب قصر را بر ما در آینده و بگوئیم دیگر نمی رویم احکام نماز قصر را یاد بگیریم.

می گوید اگر کسی به ما اشکال کند که خوب استصحاب می کنیم عدم سفر را، ثابت می کنیم که ما قدرت داریم بر امتثال واجب، این هم کافی است که دیگر بر ما تعلم احکام صلاة قصر فی السفر لازم نباشد.

ایشان می گوید خوب این اصل مثبت است، استصحاب عدم تحقق سفر از ما در آینده ثابت نمی کند که ما قدرت بر امتثال واجب داریم در موطن خودش، این لازم عقلی است نسبت به این استصحاب عدم سفر، چون اگر فی علم الله ما در آینده سفر برویم احکام نماز شکسته را هم که نمی دانیم و بخاطر این ترک تعلم عاجز شدیم از انجام این واجب در آینده، یا غافل شدیم از انجام این واجب در آینده، شما می خواهید با استصحاب عدم سفر اثبات کنید که نخیر خیالتان راحت شما فعلا وظیفه تان نماز تمام است و به سفر نخواهید رفت، پس متمکن هستید از امتثال واجب، این می شود اصل مثبت.

اقول: این مطالب که در بحوث نقل شده به نظر خالی از غرابت نیست، چرا؟ برای اینکه اگر می خواهید اصل موضوعی جاری کنید مشکلی ندارد این اصل موضوعی، با این اصل موضوعی ما اثبات می کنیم نفس امتثال را در آینده، نه قدرت بر آن را، چطور؟ فرض این است که ما با جهل به احکام سفر می دانیم که اگر سفر هم برویم نماز تمام خواهیم خواند بعدا، چون در زمان خودش ما غافل خواهیم بود از حکم قصر در سفر و لذا نماز تمام خواهیم خواند، اصل نماز تمام در آینده محرز بالوجدان است، جزء دیگر هم این هست که در حضر باشیم آن هم که استصحاب می گوید شما در حضر هستید، ضم الوجدان الی الاصل می کنیم، و لذا ما در فقه در این بحث که آیا کسی که شک دارد از بقاء قدرتش بر انجام واجب موسع تا آخر وقت، احتمال می دهد که در اثناء وقت عاجز بشود از انجام واجب موسع، آیا می تواند با استصحاب بقاء قدرت تأخیر بیاندازد این واجب موسع را تا آخر وقت یا نمی تواند، تفصیل دادیم، این بحث را توضیح بدهم:

بحث است که اگر کسی اول وقت شک دارد می گوید شاید در اثناء وقت مانعی عارض بشود نتوانم امتثال واجب بکنم، آیا می تواند با استصحاب بقاء قدرت اثبات کند جواز تأخیر را؟ مرحوم آقای خوئی فرموده نمی تواند، برای اینکه اگر جواز تأخیر یک حکم شرعی بود موضوعش بقاء قدرت بود، استصحاب می کردید بقاء قدرت را، اثر شرعیش جواز تأخیر بود، اما همچنین چیزی که نیست، جواز تأخیر حکم عقل است به ملاک اینکه واجب واجب موسع هست، حکم عقل به این است که الاشتغال الیقینی یقتضی الفراغ الیقینی، باید احراز کنیم امتثال تکلیف را در داخل وقت، استصحاب بقاء قدرت اثبات تحقق امتثال در خارج نمی کند، این لازم عقلی بقاء قدرت است که شما در آخر وقت اتیان خواهید کرد به واجب، استصحاب بقاء قدرت برای اثبات تحقق امتثال در مستقبل اصل مثبت است، و لذا این خانم هایی که وقت حیضشان نامرتب است و یا نزدیک است و احتمال می دهند که در اثناء وقت حیض بشوند آن روزها باید نماز اول وقت بخوانند، که مطلب درستی هم هست.

اما ما یک تفصیلی دادیم گفتیم گاهی با ضم الوجدان الی الاصل می شود احراز کرد تعبدا تحقق امتثال را، مثلا من اول وقت وضوء دارم، احتمال می دهم اگر الآن نماز نخوانم بعدا وضویم باطل بشود و دیگر آب برای تجدید وضوء نداشته باشم و مجبور بشوم تیمم کنم، ما می گوئیم اشکال ندارد استصحاب بکند بقاء وضوء را تا زمان نمازی که بعدا خواهی خواند، چون شما به هر حال تا آخر وقت نماز خواهی خواند، فوقش این است که فی علم الله وضوئت که باطل شد و متوجه شدی با تیمم نماز خواهی خواند، اما نماز حتما خوانده خواهد شد توسط شما، پس نماز محرز است بالوجدان، استصحاب بقاء وضوء تا زمان آن نماز آینده ضم الوجدان الی الاصل می کند و مشکل را حل می کند، حالا اگر بعدا اتفاقا وضوء باطل شد معذوری نماز می خوانی با تیمم، اما اگر وضوء نداری آب داری، بگوئی خوب حالا که آب هست استصحاب می کنم که آب تا آخر وقت هست، این ثابت نمی کند که شما وضوء خواهی گرفت، این اصل مثبت است، اما در فرض اول واجب مرکب است، چطور الآن که شما شک دارید در بقاء وضوء استصحاب می کنید بقاء وضوء را و نماز می خوانید، که موضوع مرکب است، نسبت به مستقبل هم می گوئید نماز بالوجدان استصحاب هم می گوید تا زمان نماز وضوء باقی است، اثرش احراز امتثال تعبدی است، عقل براییش فرق نمی کند می گوید احراز امتثال لازم است اما وجدانا او تعبدا.

{سؤال؟

جواب: مگر اشکال دارد که استصحاب در مقام امتثال جاری بشود بخاطر معذریت عقلیه؟ استصحاب در مقام امتثال بخاطر اثر عقلی جاری می شود که معذریت عقلیه است}. پحالا در مانحن فیه هم همین است، استصحاب می کنم تا یک سال آنیده سفر نخواهم رفت نماز تمام هم که بالوجدان خواهم خواند در این یک سال ولو بخاطر غفلت از حکم قصر فی السفر، پس احزا می کنم التمام فی الحضر را به ضم الوجدان الی الاصل.

پس چرا می فرمائید استصحاب عدم سفر اصل مثبت است، اصلا اصل مثبت نیست، مگر در جائی که ما اگر بعدا به سفر برویم دیگر عاجز بشویم از اصل نماز، آن بحث دیگری است و خلف فرض است، فرض این است که من نماز خواهم خواند و نمازم هم ولو بخاطر غفلت از وجوب قصر فی السفر نماز چهار رکعتی خواهد بود، فقط آن قیدش که التمام فی الحضر هست با این استصحاب استقبالی اثبات می شود، مشکلی نیست، این در واجبات.

اما در محرمات اصلا نیازی به این حرفها نیست، ما استصحاب می کنیم عدم تحقق حرام را، البته حرام واقعی که مشکوک است چون بحث ما در اینجا است، ما احتمال می دهیم که شرب تنن حرام باشد ولی معلوم نیست من مبتلا بشوم به شرب تتن، اصلا معلوم نیست سیگار گیرم بیاید، می گوئیم چه سیگار گیرم بیاید چه نیاید استصحاب می کنم که لایصدر منی شرب التتن فی المستقبل، قاعده اشتغال می گوید احراز امتثال کن ولو به استصحاب عدم تحقق حرام، من الآن نمی روم مسائل شبهه تحریمیه را تعلم کنم چون احتمال می دهم اصلا مبتلا نشوم به حرام، مگر در بحوث نگفت و ما هم دیروز تقریب نکردیم که اینجا استصحاب عدم ابتلاء جاری نیست، چون احکام تحریمیه فعلیه هستند به مجرد بلوغ مکلف، ما اینجور گفتیم و حرف درستی هم زدیم، اما این بیان بحوث را ما ایراد داریم، ما می گوئیم اگر بحث اصل مثبت است که اصل مثبت پیش نمی آید، استصحاب می کنیم همان مشکوک الحرمة، مثلا شرب نبیذ، شرب تتن و سیگار کشیدن نگوئیم که الآت دست هر بچه ای هم ممکن است سیگار پیدا بشود، یک چیزی را بگوئیم که مشکوک الابتلاء است، مثلا شرب نبیذ، من حکمش را نمی دانم احتمال می دهم موقع ابتلاء به نبیذ غافل بشوم و شرب نبیذ بکنم، اما اگر الآن تعلم کنم حرمت شرب نبیذ را آنوقت دیگر حواسم جمع است، آقایان می گویند برو تعلم کن حرمت شرب نبیذ را دیگر، ما هم می گوئیم برو تعلم کن، اما نه بخاطر اینکه اینجا بحث اصل مثبت پیش می آید، خوب استصحاب می کنیم عدم تحقق شرب نبیذ را از خودمان تا آخر عمر، مشکل نداریم، قاعده اشتغال هم می گوید احراز بکن امتثال را اما وجدانا او تعبدا، ما حرفمان این بود که اخبار وجوب تعلم اطلاقش می گیرد وجوب تعلم را در این موارد، و استصحاب عدم ابتلاء به موضوع مثل استصحاب عدم ابتلاء به زلزله می خواستیم بگوئیم این اصل موضوعی نیست که رافع وجوب تعلم باشد، و حرفمان این بود که می خواستیم بگوئیم کجاها شبهه این هست که استصحاب عدم ابتلاء اصل موضوعی باشد؟ جائی که شک بکنیم در تحقق موضوع تکلیف مثل شک در تحقق زلزله، اما در احکام تحریمیه شک در تحقق موضوع آن نداریم، موضوع آن مکلف بالغ عاقل است، بالغ عاقل تمام الموضوع است برای حرمت شرب نبیذ فی علم الله، استصحاب عدم ابتلاء به نبیذ اثر شرعی ندارد برای او، ما این را می گفتیم، یا اگر بنا باشد واجب باشد جامع بین تمام فی الحضر و القصر فی السفر بنا بر این مسلک که مسلک قویی هم هست، دیگر استصحاب عدم سفر اصلی نیست که موضوع وجوب را بردارد، چون سفر موضوع وجوب قصر نیست، ما وجوب قصر ندرایم در شرع، بلکه ما در شرع داریم وجوب الجامع بین التمام فی الحضر و القصر فی السفر، او هم موضوعش بالغ عاقل است که ما هم بالغ عاقلیم، ما حرفمان این بود که که استصحاب عدم تحقق موضع تکلیف که می خواهد نفی تکلیف فعلی بکند و بالتبع نفی لزوم تحصیل مقدمات آن از جمله تعلم بکند در اینگونه موارد نیست، در اینگونه موراد اخبار تعلم جاری است بدون اینکه استصحاب عدم تحقق موضوع تکلیف در مستقبل آن را نفی کند، اما آنی را که در بحوث دارند که استصحاب عدم سفر اصل مثبت است ما این مطالب را قبول نداریم.

جواب چهارم از استصحاب عدم ابتلاء: ما فی البحوث، در بحوث گفته اند که اگر لسان اخبار تعلم وجوب تعلم بود لقائل ان یقول که استصحاب عدم ابتلاء می گوید تو عالمی به عدم ابتلاء، و وجوب تعلم هم برای عالم به عدم ابتلاء نیست، همان وجهی که بعضی گفتند ولو ما قبول نداشتیم و لکن بالاخره این سخن وجهی دارد، استصحاب عدم ابتلاء بکنیم بگوئیم تو عالمی تعبدا به عدم ابتلاء، وجوب تعلم حکم هم موضوعش حکمی است که علم به خروجش از محل ابتلاء نداشته باشیم، اما متأسفانه اخبار تعلم چیز دیگری می گوید، اخبار تعلم می گوید وقوع در مخالفت در تکلیف واقعی موجب استحقاق عقاب است، افلا تعلمت حتی تعمل این را می گوید، می گوید الوقوع فی مخالفة الواقع موجبٌ و سببٌ لاستحقاق العقاب، شما استصحاب می کنید عدم زلزله را در شهر خودتان، اینکه نفی نمی کند وقوع در مخالفت واقع را الا به نحو اصل مثبت، استصحاب می گوید زلزله نخواهد شد پس من به مخالفت تکلیف واقعی نخواهم افتاد، اینکه می شود اصل مثبت.

اقول: من فکر می کنم در این عبارت مسامحه است، چون خوب یکی می گوید چرا استصحاب می کنی عدم زلزله را، بلکه استصحاب کن عدم وقوع در مخالفت واقع را، به نظر می آید ایشان در بحوث مقصودش این است که می گوید ما حتی اگر استصحاب کنیم عدم وقوع در مخالفت واقع را، نفی تحقق شرط مساوی با نفی قضیه شرطیه نیست، استصحاب می گوید هنوز روز نیست، نفی قضیه شرطیۀ اذا طلعت الشمس فالنهار موجود نمی کند، شما هر چه استصحاب کنی عدم طلوع شمس را نفی شرط است نه نفی ملازمه، و ما تا این احتمال هست که ملازمه باشد بین وقوع در مخالفت واقع و استحقاق عقاب مؤمّن از عقاب نداریم، استصحاب می گوید من این تیری که زدم به زید نخواهد خورد، ولی اگر به زید بخورد ملازمه دارد با حق القصاص، برای چی از آلت قتاله استفاده کردی، تیر زدی به سمت زید، آقا می خواستم امتحان کنم زید جلیقه ضد گلوله دارد یا ندارد استصحاب کردم که ان شاء الله این تیر به زید نمی خورد، بعد می آیند قصاص می کنند این آقا را، چون می گویند این استصحاب می گفت زید توسط تو کشته نمی شود، اما اگر کشته بشود حق قصاص برای اولیاء او ثابت است این را که نفی نکرد، حالا هم زید کشته شده اولیاءش دارند مطالبه قصاص می کنند، کی جلو قصاص اینها را می تواند بگیرد؟ عالم محشر هم همین است، استصحاب می کنید عدم وقوع در ارتکاب حرام را، اما شما که استصحاب می کنید عدم وقوع در مخالفت واقع را ملازمه بین وقوع در مخالفت واقع و استحقاق عقاب را که نفی نکردی، روز قیامت که می شود می گویند عبدی تو استصحاب کردی عدم وقوع در مخالفت واقع را، ولی این بیا پرونده ات هست بشمار ببین چه قدر وقوع در مخالفت واقع در آن ثبت شده است، خوب این هم که ملازمه دارد با استحقاق عقاب، استحقاق عقاب که بود فمن ایدی الخصماء غدا من یخلّصنی، اگر بخواهند بیاندازند در جهنم خذوه فغلّوه ثم الجحیم صلّوه کی می خواهد ما را نجات بدهد، و الا در ارتکاب حرام قطعیه هم علم به عقاب نیست بلکه علم به استحقاق عقاب است، چه استصحابی مؤمّن است؟ استصحاب عدم تکلیف اگر بخواهیم بکنیم و این استصحاب جاری باشد مؤمّن است و اثر عقلیش قطع به عدم عقاب است، اما استصحاب عدم تحقق شرط که اثرش نفی قضیه شرطیه و نفی ملازمه نیست، و این مطلب مطلب درستی است، ولی باز هم باید به آن ضمیمه شود آن جواب دیروز ما، که استصحاب عدم ابتلاء یعنی استصحاب عدم زلزله فی حد ذاته مؤمّن است نفی می کند وجوب فعلی نماز آیات را در آینده بر ما، نفی وجوب فعلی نماز آیات در آینده مستتبع نفی وجوب تحصیل مقدمات آن هست از جمله تعلم که یا مقدمه وجودیه است یا مقدمه علمیه، این استصحاب فی حد ذاته مشکل ندارد، باید معارضه بین این استصحاب و اخبار تعلم را حل کنیم.

ما حلمان این وبد که می گفتیم استصحاب می گوید آن تکلیف واقعی مشکوک سبب تنجز نیست، منافات ندارد که اخبار وجوب تعلم بگوید ما پس چه کاره هستیم ما سبب تنجز هستیم، با هم تنافی ندارد، استصحاب می گوید آن تکلیف واقعی مشکوک را ما با اصل موضوعی نفی کردیم و او سبب تنجز نیست، اخبار وجوب تعلم معتبره مسعدة بن زیاد می گوید و لکن من سبب تنجزم، با هم تنافی و تعارض ندارند.

بله اگر کسی بگوید که اخبار تعلم ارشاد به حکم عقل است، عقل هم که با وجود آن استصحاب عدم ابتلاء گفت تنجزی نیست، بله در این صورت این استصحاب جاری می شود بلامعارض، که نظر آقای سیستانی همین بود، ولی ما گفتیم نه، اخبار تعلم اگر ارشاد به حکم عقل هم باشد ارشاد به حکم عقلی است که بالفعل هست، نه اینکه رفع شده است توسط یک مؤمّن شرعی، ارشاد به یک حکم شأنی عقلی نیست که بالفعل رافع دارد شرعا، بلکه ارشاد به یک حکم عقلی است که بالفعل رافع هم ندارد.

برخی شبیه این مطلب آقای سیستانی را بیان کرده اند، گفته اند که مفاد اخبار تعلم این است که جهل عذر نیست، تنافی ندارد با اینکه استصحاب عدم ابتلاء عذر باشد، جهل عذر نیست، أکنت جاهلا فان قال نعم قال له أفلا تعلمت حتی تعمل، جهل عذر نیست اما استصحاب عدم ابتلاء هم عذر نیست؟ این را که نمی گوید، اینجور حل کرده اند، گفته اند پس استصحاب عدم ابتلاء هیچ تنافی ای با اخبار وجوب تعلم ندارد می گوید من برایت عذر می آورم، این دیگر عذر بودن جهل نیست تا اخبار تعلم منع کند از معذریت جهل، استصحاب عدم ابتلاء استصحاب عدم زلزله می گوید تکلیف فعلی ندارد به نماز آیات در آینده، این معذر است نه جهل.

اقول: این هم جوابش این است که م اهر چه فکر می کنیم راجع به أفلا تعلمت حتی تعمل این معنا را که شما می گوئید که جهل عذر نیست این معنا را نمی فهمیم، ما از روایت می فهمیم که روز قیامت مکلفی که ترک کند عمل به واجب را هر بهانه ای بیاورد از دستش می گیرند، به او می گویند أکنت عالما او جاهلا، اگر بگوید کنت عالما می گویند چرا عمل نکردی به این، اگر بگوید کنت جاهلا می گویند چرا نرفتی یاد بگیری، او نمی گوید جهلم سسب عذرم بود، این را که نگفته، عذر نمی آورد، بلکه حالات خودش را از او پرسیده اند، مثل اینکه می گویند عبدی اکنت نائما ام مستیقظا عبدی اکنت سالما ام مریضا، حالاتش را می پرسند، اینجا هم می پرسند أکنت عالما او جاهلا، هر حالتی را برای خودش بگوید یک اشکالی به او می گیرند، اگر بگوید عالم بودم می گویند چرا عمل نکردی به علمت، اگر بگوید جاهل بودم نمی خواهد بگوید مستند عذرم جهل بود تا بگویند نخیر جهل عذر نیست، نه، در مورد جهل قبل الفحص به احکام هیچ چیز عذر نیست، نه اینکه جهل عذر نیست، در مرود جهل به احکام قبل الفحص هیچ چیز عذر نیست از جمله همین استصحاب عدم ابتلاء، نمی خواهم بگویم حاکم است، نه این بحث حاکم نیست، بلکه اطلاق دارد، اطلاق داشتن غیر از بحث حکومت است، اطلاق افلا تعلمت حتی تعمل می گوید در مورد جهل به وظیفه شخص جاهل عذری ندارد، خوب عذری ندارد یکی از اعذارش همین استصحاب عدم ابتلاء است.

بله، این را بگویم آخرین جمله ام باشد راجع به این بحث، یک وقت من می دانم که تا آخر عمر شکم در ابتلاء باقی می ماند، مثل اینکه من حکم سابّ النبی یا سابّ فاطمة الزهرا علیها السلام را نمی روم یاد بگیرم، نمی دانم قتل سابّ فاطمة الزهرا واجب است یا جائز است یا ممکن است کسی احتمال بدهد که حرام است، نمی روم یاد بگیرم، و می دانم هم که تا آخر عمرم در محیط من کسی نیست که یقین کنم به اینکه سابّ فاطمه سلام الله علیها است، اینکه مشکل ندارد که، چون ولو من علم به حکم هم پیدا کنم موضوع تا آخر مشکوک می ماند استصحاب عدم تحقق موضع می کنم دیگر، بحث ما در جائی است که الآن شک دارم در ابتلاء، ولی شاید یک ماه بعد علم پیدا کنم به ابتلاء، و آن وقت بخاطر ترک تعلم فوت بشود از من واقع، بگویم واجب است قتل او حرام است قتل او یا جائز است قتل او، تا اینها را بگویم او فرار می کند، هلا تعلمت اطلاقش می گوید که اگر تو به وظیفه ات عمل نکنی معذور نیستی، و این سبب تنجز واقع است.

فتحصل مما ذکرنا که در موارد شک در ابتلاء اطلاق اخبار تعلم تعلم را واجب می کند، یقع الکلام فی در دو جهت دیگر، ان شاء الله روز یکشنبه.